

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

محمد حیدر اختر
۱۶ دسمبر ۲۰۱۸



محمد حیدر اختر

کتاب "خاطرات من"، *

خاطره های جذاب محترم استاد مددی

شام روز یکشنبه نهم ماه دسمبر اطلاع یافتم که کتاب "خاطرات من" از شخصیت بسیار محترم جناب استاد عبدالوهاب مددی، به هامبورگ رسیده است. حوصله بیشتر نبود، قرار را طوری تعیین کردم که کتاب را همان شب گرفتم. تا نیمه های شب خواندم. دلم می خواست که بخوانم و بخوانم، اما پیری و هزار تکلیف مانع شد. چند دقیقه پیش مطالعه آن را به پایان رسانیدم. اما در این سه شب و سه روز وقت بیشتر بنده را مطالعه کتاب خاطرات من گرفت.

این جانب که به حیث یک تن از کارمندان رادیو و تلویزیون افغانستان شاهد بسیار چیزها بودم، با علاقه مندی خاص کتاب را مرور نمودم.

کتاب از زمان کودکی محترم استاد مددی شروع شده و با آوردن خاطرات مکتب ابن سینا، تخنیک عالی، کارهای مسلکی و اداری، ادامه یافته است. قسمت زیاد کتاب "خاطرات من" مربوط موضوعات رادیو تلویزیون و هنرمندان ویا آمران آن مؤسسات است.

محترم استاد مددی با صداقت و تواضع روی موضوعات مکث نموده است. مثلاً اگر در باره یک رئیس رادیو تلویزیون خاطره خویش را می آورد، اگر صفتی داشته ویا عیبی هر دو را ذکر می کند. اگر رئیسی مشکل سواد و فهم یک شعر را داشته است، بدون محافظه کاری، آن را یاد آوری می کند.

به گونه مثال،

- از بی عدالتی هائی که توسط یکی از رؤسای رادیو افغانستان صورت گرفته بود یاد آوری نموده است و همچنان به خاطر نشر یک مقاله در مجله لمر ناگزیر شد از دست همان رئیس رادیو خود را به خارج از افغانستان یعنی به کشور المان برساند (۱)

- رفقای خلقی و پرچمی با پیشکش کشیدن امتیازات یک تعداد از کارمندان رادیو تلویزیون افغانستان را شامل حزب و یا هم خاد نموده بودند. از جناب استاد مددی نیز دعوت به عمل آمده بود تا با پیشکش امتیازات فوق العاده عضویت حزب را بپذیرد مگر استاد گرامی به خواست ایشان "نه" گفته و نخواست عضویت حزب را داشته باشد بلکه مستقل و آزاد به کارهای هنری و فرهنگی اش ادامه بدهد (۲)

- از مشکلاتی که رئیس کمیته دولتی رادیو تلویزیون و سینماتوگرافی وقت که یکی از اعضای مهم حزب دموکراتیک خلق افغانستان شاخه پرچم بود یاد آوری گردیده و بالاخره استاد گرانمایه ما ناگزیر شد خود از وظیفه اش کنار برود و خانه نشین گردد. (۳)

مسافرت های خود را با خاطره های بسیار جذاب آورده است که خواننده را آرام نمی گذارد تا وقتی آن ها را نخواند. وقتی مقدمه محترم نصیر مهرین مطالعه می شود و این که این نویسنده و مؤرخ فرهنگدوست در ویراستاری کتاب "خاطرات من" در پهلوی محترم استاد مددی حضور داشته، این تصور پیدا می شود که از نظر سنوات و تاریخ ها هم دقت زیاد شده است. مقدمه محترم مهرین کتاب مذکور را با وجه شایسته و عالی معرفی نموده است. همچنان صفحه ارائی و مقدمه ناشر کتاب خانم منیژه نادری که مدیریت انتشارات شاهنامه در کشور هالند را دارا می باشد، بسیار زیبا است.

کتاب را محترم خلیل یوسفی تایپ و فصلبندی کرده است.

اینجانب قصد دارم که باز و باز هم این کتاب با صفا را که خاطرات یک شخصیت نامدار و محترم و قابل ستایش است، بخوانم.

نمونه ای را از این کتاب هنرمند مردمی و شخصیت محترم در ذیل از عنوان سفری به شمال کشور، مطالعه کنید: . . . "در یکی از روزها به معدن ذغال سنگ (کرگر) به منظور اجرای کنسرت برای کارگران آن معدن رفتیم که از پر خاطره ترین کنسرت های زندگی ام به شمار می رود. باری، توسط همان سرویس به منطقه کرگر سفر کردیم. وقتی که در معدن ذغال سنگ رسیدیم، از مشاهده کارگران بیچاره که با مشقت زیاد در تونل ها و در زیر آفتاب سوزان با معاش بسیار ناچیز کار می کردند، قلم رنجید. در ابتدا ما هنرمندان لباس های کار کارگران معدن را بر تن کردیم و وارد تونل شدیم تا نوع استخراج ذغال را از نزدیک ببینیم. بعد از دقایقی ما را از تونل معدن بیرون کردند و گفتند لازم نیست که بیش از این در تونل معدن حضور داشته باشید.

سپس در همان میدانی که در کنار تونل معدن وجود داشت، لوازم تخنیکی را چیدیم و کنسرت را آغاز نمودیم. تمام کارگران با همان لباسهای کار خود در همان میدان روی زمین، پر از خاک و در زیر آفتاب سوزان چهار زانو زدند و به تماشای کنسرت نشستند. وقتی که من پشت میکروفون قرار گرفتم تا به عنوان گرداننده کنسرت گویندگی کنم، از دیدن آن کارگران بیچاره در مقابل خود که با اشتیاق زیاد به تماشای کنسرت نشسته بودند، ناراحت و پریشان شدم. من هنرمندان را یکی پس از دیگری به معرفی می گرفتم و دعوت مینمودم تا به اجرای آهنگ های خود بپردازند. هنرمندان به نوبت آمدند و آهنگ های خود را اجرا نمودند. وقتی که نوبت به من رسید، طبق معمول با یک دوبیتی آوازخوانی را آغاز کردم. حادثه جالبی که در آن لحظه رخ داد هیچ گاهی آن را فراموش نخواهم کرد. به این معنا که دو مصراع اصلی شعر شاعر را به سلیقه خود تغییر دادم و خواندم. البته باید خاطر نشان نمایم که من هیچ گاهی شعر نسرودم و

چنین جسارتی را بر منصب شاعران و اهل ادب روا نداشتیم، چرا که من شاعر نیستم. اما، در آن روز و در آن فضای عجیب که من برای اولین بار در همچو مکانی قرار گرفته بودم، طبع شاعرانه ام گل کرد و به دو مصراع اصلی شعر دستبرد زدم و طبق سلیقه خود خواندم. دقیق به خاطر ندارم که شاعر شیرین سخن در مصراع اول و مصراع سوم شعر خود چه گفته بود، اما هر چه بود من آن را تغییر دادم و بدین شکل خواندم.

جوان کارگر افغان نشانم الهی درد تو ریزد به جانم
می روم دامن صحرا بگیرم که در شهر تو بی نام و نشانم

در همان لحظه که مصراع اول شعر را خواندم، چنان مهمه در بین کارگران معدن به وجود آمد که تا آن هنگام نظیرش را کمتر دیده بودم. حتی انجنیر احمدالله رئیس معدن ذغال سنگ که در آن روز میزبان ما بود، با سرعت به طرف من آمد و مرا در آغوش گرفت و چندین بوسه بر پیشانی ام زد. این اتفاق زمانی رخ داد که من در حال آوازخوانی بودم و اجرای موسیقی ما برای چند لحظه متوقف گردید. وقتی که انجنیر احمدالله مرا از آغوش خود رها کرد، متوجه شدم که او اشک میریزد. به راستی که من هم تحت تاثیر قرار گرفتم و اشک های از گونه های من نیز پایین آمد. در آن روز اجرای موسیقی توسط دیگر هنرمندان از یک طرف، اشک ریزی های رئیس معدن از طرف دیگر و اجرای آن شعر جادویی توسط من، چنان شور و هیجانی را در بین کارگران معدن به وجود آورده بود که قلم از بیانش قاصر است. فقط به همین جمله بسنده می کنم که هیچ گاهی در طول زندگی ام با همچو هنگامه یی توسط شنونده های آواز خود روبرو نشده ام". . . [نقل قول ویراستاری نشده است- پورتال]

برای شخصیت محترم و هنرمند گرامی جناب استاد عبدالوهاب مددی صحت مندی و طول عمر را از خداوند متعال آرزو دارم.

(۱) رویه ۱۴۱ کتاب خاطرات من. از استاد وهاب مددی

(۲) رویه ۲۶۹ همان کتاب

رویه ۲۷۴

شناسنامه کتاب:

۵۰۰ صفحه با قطع بزرگ

شمارگان ۲۵۰۰ نسخه

چاپ: هالند از طرف انتشارات شاهنامه

تایپ و فصلبندی: خلیل یوسفی

ویراستار: نصیرمهرین

